

مجلس پنجاه و یکم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا

وَطَيْبِ نُفُوسِنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ

وَاللَعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قال امامنا الصادق عليه السلام لعنوان البصري:

ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ؛ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيهَا خَوْلَهُ اللَّهُ مَلِكًا،

لَأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ، يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ

يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ، وَ لَا يَدَّبُّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ

تَدْبِيرًا.

امام صادق علیه‌السلام به عنوان بصری فرمودند: - وقتی از حضرت راجع به حقیقت عبودیت سؤال می‌کند - حقیقت عبودیت در سه جمله است؛ جمله اوّل این که عبد، غیر از خدای متعال مالکی را نپندارد و همه متملکات خود را ملک خدا بداند و هر جا که خدا او را امر می‌کند و تکلیف می‌کند در آنجا باید این مال را صرف کند که راجع به این فقره در جلسات گذشته مطالبی به عرض دوستان رسید.

جمله دوّم امام صادق: *ولا يدبر العبد لنفسه تدبیراً*. مسأله دوّم این است که انسان، انسان سالک و انسان عبد، در قبال پروردگار هیچ تدبیری را برای خود نمی‌اندیشد. البته نتایج این فقرات در جمله‌های بعد نقل می‌شود و از طرف امام علیه‌السلام این نتایج بیان می‌شود. این جمله حضرت که می‌فرماید *ولا يدبر العبد لنفسه تدبیراً* این چه معنا دارد؟ انسان برای خودش تدبیری نیندیشد، برنامه‌ای نداشته باشد، کاری را پیش بینی نکند. آیا به نظر ما این مطلب به همین ظاهر و به همین بیان ابتدایی صحیح می‌نماید؟ اصلاً نظام دنیا بر

اساس تدبیر است دیگر. منظور از کلام حضرت در اینجا چیست؟ شخص تمام برنامه‌های خود را رها کند، تمام نظم خود را به قول بعضی‌ها در بی‌نظمی قرار دهد، آن وقت دیگر سنگ روی سنگ بند می‌شود؟ در حالی که ما می‌بینیم اصل و اساس نظام آفرینش تکویناً و تشریحاً، عقلاً و نقلاً بر پایه نظام است، بر پایه تدبیر است. در آیات قرآن می‌خوانیم

(أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا)<sup>۱</sup>

«چرا این مردم در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟» چرا این مردم در قرآن فکر نمی‌کنند؟ چرا این مردم قرآن را سرسری می‌گیرند؟ چرا این مردم قرآن را فقط اختصاص به مجالس فاتحه داده‌اند و به عنوان تبرّك و تیمّن بر سر سفره عقد می‌گذارند یا این که برای جابه‌جایی منزل، قرآن را به عنوان تبرّك اوّل می‌برند؟ اما اگر از آنها سؤال کنید در شبانه روز چقدر شما به قرآن مشغول هستید؟ می‌گویند: شبهای جمعه يك سوره یاسینی برای امواتمان می‌خوانیم، همین مقدار. قرآن که فقط مال شب جمعه نیست و سوره یاسین که فقط اختصاص به شب جمعه ندارد. يك روایتی از امام رضا علیه‌السّلام نقل شده است - در عِلَلِ الشَّرَائِعِ ظاهراً روایت مضبوط است - که خداوند امر کرده است که مصلّین در بیست و چهار ساعت در نمازهای خودشان قرآن را بخوانند و اکتفا به يك سوره نکنند برای این است لِئَلَّا يَصْبَحَ كَلَامُ اللَّهِ مَهْجُورًا<sup>۱</sup> «تا این که کلام الله مهجور و دور گذاشته

---

<sup>۱</sup> سوره محمد (۴۷)، آیه ۲۴

نشود.» مردم با کلام الهی همیشه انس داشته باشند و مستحب است انسان به يك سوره اکتفا نکند، سوره‌های متعددی در قرآن، در صبح دوشنبه چه سوره‌ای بخواند، در شب جمعه چه سوره‌ای بخواند، در روز جمعه چه سوره‌ای بخواند، در روز جمعه مستحب است، خطیب در روز جمعه در دو رکعت

نماز جمعه، در رکعت اول سوره جمعه و در رکعت دوّم سوره منافقین را بخواند. حالا آن قدر خطبه‌ها را طولانی می‌کنند که فقط به یک سوره تنها اکتفا می‌کنند، این صحیح نیست. به همان مقدار که افراد در روز جمعه نیاز به شنیدن نصائح و مسائل مهم اخلاقی و مملکتی و حکومتی دارند و باید خطیب در نمازهای جمعه به این مسائل به نحو مشروح و مفید پردازد. یعنی مسائلی که از نقطه نظر اطلاع مسلمین بر جریانات و حوادثی که می‌گذرد، انشاءالله در جلسات آینده راجع به کیفیت برنامه مرحوم آقا درباره مسائل مملکتی صحبت‌هایی و عرائضی خدمت دوستان خواهد شد و رفقا مطلع خواهند شد که چقدر نظرات عالی و راقی از ایشان

هنوز به گوش نرسیده است.

باید خطیب اولاً شخصی باشد خوش بیان، و صحبت او موجب کسالت و ملالت مستمعین نشود. این یکی از شرایط خطیب در نماز جمعه است و باید فردی باشد متقی، به نحوی که مطالب او در مخاطبین و در مستمعین تأثیر نفسی بگذارد. التفات کردید، خودش عامل باشد به آن مطالبی که مطرح می‌کند طبعاً تأثیر بسیار زیادی خواهد داشت و سوّم این که مسائلی را که مطرح می‌کند مسائل تکراری نباشد. هر روز بیاید یک مطلبی را نقل کند، این هفته بیاید یک مسأله‌ای را بگوید که هفته قبل گفته و کَانَ یک نواری است که همین طور دارد تکرار می‌شود. این نفع چندانی عائد مستمعین و شرکت کنندگان در نماز جمعه نخواهد شد. باید خطیب

برود مطالعه کند در عرض این یک هفته، از روایات اهل بیت علیهم السّلام که منبع وحی و مصدر تشریحند، آن مسائلی را که برای رشد افکار عمومی مفید است، رشد افکار عمومی - دقت کنید - نه تجمید افکار، بلکه برای رشد افکار عمومی مفید است، آن روایات را بدست بیاورد از چهارده معصوم علیهم السّلام و بیاید با ذهنی صاف و قلبی خالص و نیتی پاک برای ارتقاء فکری جامعه، بیاید آن مطالب را برای مردم بیان کند. صرف نظر از مسائلی که، مسائل اجتماعی، که طبعاً آن مسائل هم در نماز جمعه باید مطرح باشد. بسیاری از افراد، بسیاری از فُقهائِ من جمله مرحوم والد - رضوان الله علیه - ایشان نماز جمعه را نماز عینی و تعیینی می دانستند که نمازی باید باشد که هر فردی شرکت کند و تعیینی هم باشد و در نظرم هست در همان اوایل انقلاب در یک ملاقاتی که با رهبر انقلاب حضرت آیت الله خمینی، ایشان داشتند در قم، متأسفانه نشد مطالبی که مورد نظرشان هست در آن مجلس بیان شود. چون یک قضیه‌ای اتفاق افتاد آن وقتی که برای



ایشان داده بودند صرف در ملاقات با افراد دیگری شد و همه مطالب به طور مشروح صحبت نشد. فقط ایشان یک چند جمله‌ای با حضرت آیت‌الله خمینی مطرح کردند و یکی از آنها این بود که آیا نظر شما راجع به نماز جمعه چیست؟ آن موقع هنوز نماز جمعه منعقد نشده بود حتی در - ظاهراً، آن طور که به نظرم می‌رسد - در اولین نماز جمعه‌ای که در طهران در مسجد امام منعقد شد و مرحوم آقا در آن نماز جمعه شرکت می‌کردند، خود ما

هم می‌رفتیم، بعد آن نماز جمعه دانشگاه منعقد شد، اوّل در همین مسجد امام که قبلاً به اسم مسجد شاه طهران معروف بود در آنجا نماز جمعه منعقد شد. ایشان اظهار داشتند که به نظر من نماز جمعه تخییری است. عین عبارت ایشان است، یعنی هر کسی می‌خواهد برود هر کسی می‌خواهد نرود و بعد این جمله را هم اضافه فرمودند که: حتّی من معتقدم در زمان رسول خدا هم نماز جمعه به وجوب تخییری واجب بود نه به وجوب تعینی و وجوب عینی، بلکه وجوبش، وجوب تخییری بود. مرحوم آقا فرمودند: من به شما یک پیشنهاد می‌کنم و آن این است که شما یک نماز جمعه شرکت کنید آن وقت ببینید که اعتقاداتان و مبنای فقهی شما عوض خواهد شد یا نه. که البتّه، عرض کردم، مجلس به هم خورد و در همان وقتی بود که مرحوم سرلشکر قرّنی که بسیار فرد خوبی بود و از مبارزین بود و با مرحوم آقا در انقلاب سنه چهل و دو با حضرت آیت‌الله خمینی و مرحوم آیت‌الله میلانی - که این مطالب انشاءالله در آینده صحبت خواهد شد - در آنجا با هم با مرحوم

آقا همکاری می‌کرد همین مرحوم قرنی که همان گروه فرقان و اینها، ایشان را به شهادت رساندند و بسیار مرد با اهتمام، با عرق دینی و خیلی متصلّب بود در مرام خودش و دقیقاً مشخص بود که خلع ید ایشان از صدارت نیروهای انتظامی، این یک عامل پیچیده‌ای داشت و نمی‌خواستند که ایشان خلاصه بر سر کار باشد و در زمان شاه، در زمان سابق، مرحوم آقا از ایشان خیلی یاد می‌کردند و از

خاطراتشان با همین مرحوم سرلشکر قرنی در همان زمان سابق، زمان استبداد، زمان شاه، ایشان مطالبی بیان می کردند که انشاءالله شاید بخشی از آنها عرض شود. ایشان مرحوم سرلشکر قرنی از جمله افرادی بود که در انقلاب چهل و دو، در سنه انقلاب چهل و دو، همین انقلاب ایران، انقلاب اسلامی ایران، با مرحوم آقا و مرحوم آیت الله میلانی تحلیف داشتند، مجلس تحلیف، یعنی سه نفر - مرحوم آقا، آیت الله میلانی و سرلشکر قرنی - این سه تا قرآن را گذاشتند وسط و قسم خوردند به این قرآن که تا پای جان از انقلاب دست برندارند؛ این را مراسم تحلیف می گویند که البته افرادی از این جریان اطلاع دارند و فعلاً در قید حیات هستند و از این مسائل مطلع هستند. بسیار مرد خوبی بود، همین مرحوم سرلشکر قرنی. آن روز مصادف شده بود با روز شهادت همین سرلشکر قرنی و خانواده ایشان آمدند در قم، در آن ملاقاتی که بود، یک مرتبه خانواده اینها وارد مجلس شدند و اصلاً مجلس به طور کلی از آن وضعیت اول بیرون آمد و دیگر مجالی برای ادامه مذاکرات بین

مرحوم آقا و حضرت آیت‌الله خمینی دیگر باقی  
نماند و فقط به همین چند جمله مجلس خاتمه پیدا  
کرد.

علی کل حال، مرحوم آقا معتقد بودند بر این  
که باید خطیب، خطیبی باشد بسیار خوش بیان،  
خوش صحبت و عالم، دانشمند و متقی که بتواند  
مخاطبین و مستمعین را در آن لحظات واقعاً ملکوتی  
نماز جمعه، بتواند رشد بدهد، از نظر

فکری، از نظر عقلی و از نظر نفسی و قلبی و در این راستا ایشان می فرمودند: این سخنرانی‌هایی که قبل از نماز جمعه گفته می‌شود، این سخنرانی‌ها صحیح نیست و واقعیتش هم همین است، خود ما هم نماز جمعه می‌رفتیم، ما می‌رفتیم فرض کنید که در نماز جمعه می‌نشستیم، یک ساعت این سخنران فرض کنید که قبل از خطبه‌ها می‌آمد سخنرانی می‌کرد و آن توان و انرژی و قوه مستمعین صرف در شنیدن صحبت‌های این سخنران می‌شد. یک ساعت همین طور اینها می‌نشستند و بعد از یک ساعت دوباره حالا خطیب می‌آید و آن شروع می‌کند به صحبت کردن و مسائلی را دوباره مطرح می‌کند، آنچه که باید و شاید دیگر مستمعین تاب و توان شنیدن مطالب را ندارند و آن آمادگی باید در ابتدا برای افراد وجود داشته باشد تا بتوانند از کلمات خطیب در نماز جمعه استفاده کنند آن آمادگی دیگر از بین می‌رود. ما این را در خودمان می‌دیدیم و این مسأله کاملاً محسوس بود. لذا ایشان می‌فرمودند که: سخنرانی قبل از نماز جمعه باید برداشته بشود، به

جای او خطیب بیاید با مردم، تازه نفس، با انرژی  
تازه، با نشاط تازه، بیاید با مردم برخورد کند و مردم  
ابتدائاً با خطیب روبرو بشوند این خیلی مسأله، مسأله  
عالی است. یک مرتبه انسان با یک خطیبی روبرو  
بشود که مطالب پخته، جمع‌آوری شده، مطالعه شده،  
از روی روایات ائمه علیهم‌السلام فقط، بیاید و  
مطالب را برای مردم بیان کند و در آن لحظات  
پرنشاط با این گونه مسائل. حتی - من شاید چندی  
پیش عرض کردم -

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی در شرح من

لا یحضره الفقیه ایشان نسبت به این نکته خیلی عنایت داشته است؛ ایشان می فرمودند: حتی خطیب خوب است برای القاء مسائل اخلاقی در نماز جمعه از اشعار مثنوی استفاده کند، خیلی واقعاً این عالی است. چرا؟ چرا در نماز جمعه نباید يك خطیب با صدای بلند چند شعر بخواند؟ چه اشکالی دارد؟ حالا مگر حتماً خطبه‌های نماز جمعه باید با شلاق و با فرض کنید که چوب و چماق؟ نه، چه اشکالی دارد که خطیب در نماز جمعه دو تا شوخی هم بکند؟ چه اشکال دارد؟ چه اشکال دارد که بیاید چند شعر را با صدای بلند اشعار آبدار عرفانی، اشعار آبدار اخلاقی، اینها را بیاید برای مردم بیان کند، مردم را بر سر نشاط بیاورد، چه اشکال دارد، این که بهتر است تا این که يك مجلس خشک و مجلس بدون هیچ گونه نشاطی فرض کنید که برقرار بشود و صرفاً مستمعین و شرکت کنندگان به عنوان انجام و اجرای يك تکلیف شرعی شرکت کنند؛ این نیست.



نماز جمعه، نماز احیاء ملت است؛ یعنی ملت  
در عرض این یک هفته که با کار و کسب و گرفتاری‌ها  
و بیا و برو و سایر مسائل در این یک هفته ذهن او با  
کثرات آغشته شده است، با توغلات در دنیا از آن  
مبدأ قدری فاصله گرفته است، از مسائل اجتماعی و  
مسائل حکومتی و آنچه که در گوشه و کنارش  
می‌گذرد فاصله گرفته است، در آنچه که در دنیا  
می‌گذرد فاصله گرفته است، از ارتباط و توجه به

پروردگار از این نقطه نظر يك قدری فاصله گرفته است، این نماز جمعه و این تهیؤ می آید او را احیاء می کند، زنده می کند. اینجا است که این همه تأکید و این همه اصرار راجع به نماز جمعه وجود دارد. آن روایاتی که راجع به نماز جمعه هست و شرکت در نماز جمعه، حتی يك روایتی از امیرالمؤمنین علیه السّلام الآن به یاد آمد که امام علیه السّلام می فرماید: برای تصحیح بدن - در آن موقع از این داروهای مُسهل و اینها استفاده می شد الآن هم، هم در طبّ قدیم هم در امروزه از اینها برای تصحیح مزاج و اینها استفاده می شود. - امام علیه السّلام می فرماید: استعمال این داروها در روز پنجشنبه کراهت دارد زیرا موجب ضعف خواهد شد و ممکن است مسلمان را از شرکت در نماز جمعه باز بدارد. یعنی این قدر .... می خواهید این دارو را مصرف کنید، می خواهید داروی فرض کنید که برای تصحیح مزاج مصرف کنید، شنبه مصرف کنید، یکشنبه مصرف کنید، چرا پنجشنبه که این موجب ضعف و ناتوانی و اینها بشود؟

در یک مجلسی من بودم با مرحوم آقا -  
رضوان الله علیه - و یکی از دو سه تا از آقایان، یکی  
از آنها به رحمت خدا رفته، راجع به وجوب عینی و  
تعینی نماز جمعه ایشان صحبت می کردند،  
می فرمودند: من در نجف که بودم یک رساله ای  
راجع به همین مسأله نوشتم و در آنجا ثابت کردم که  
نماز جمعه در هر عصر و در هر زمانی واجب است  
و باید افراد در آن شرکت کنند و مسأله فقط یک  
وجوب

تخیری نیست که هر که بخواهد، هر که نخواهد و یا وجوب کفائی که با شرکت بعضی از افراد از بقیه دیگر ساقط بشود. آنها اصرار داشتند بر این که نه، مسأله نماز جمعه وجوب تخیری دارد و دلیلی را هم که ذکر می کردند این بود، یعنی دلیلی که بسیار روی آن تأکید داشتند، می گفتند: اگر نماز جمعه واجب است پس این همه اصرار بر ایجادش دیگر معنا ندارد. فرض کنید که در واجب که دیگر امام نمی آید اصرار کند، فرض کنید که من باب مثال نماز واجب است، دیگر این همه اصرار ندارد، روزه واجب است این همه اصرار ندارد، ولی در نماز جمعه ما می بینیم این همه تأکید است: کسی که ترک کند چه خواهد شد، نکال دنیا و آخرت را مبتلا خواهد شد، کسی که در نماز جمعه شرکت نکند برکت از مال او خواهد رفت، کسی که در نماز جمعه شرکت نکند خیر را نمی بیند در طول هفته. اینها روایاتی است که راجع به این است و این دلیل بر این است که نماز یک امر وجوبی نیست بلکه امر استحبابی است چون به امر وجوبی دیگر تأکید

نمی‌کند. من در آنجا این مطلب را عرض کردم،  
گفتم: این مسأله به خاطر بعضی از مشکلاتی است  
که نماز جمعه دارد؛ در نماز ظهر و عصر و صبح و  
اینها، شخص در منزلش است بلند می‌شود نمازش  
را می‌خواند مشکلی هم ندارد یا فرض کنید که  
روزهای را می‌گیرد مشکلی ندارد، اما بلند شدن و از  
منزل بیرون رفتن و آن هم نه با این وسایلی که فعلاً  
هست، از دو فرسخ تا دو فرسخ یعنی در طول چهار  
فرسخ اگر شخص در هر

جا ساکن باشد باید خودش را به نماز جمعه برساند. یعنی دو فرسخ از هر طرف ایجاب می‌کند که شخص به نماز جمعه برود و در آن زمان که وسایل به این نحو نبود، افراد با الاغ می‌رفتند حتی در روایات داریم اگر شخص پیاده هم باشد باید به نماز جمعه شرکت کند به واسطه اهمیتی که در نماز جمعه وجود دارد. این مسأله مشکل است، طبعاً باید تأکید بیشتر و تشویق بیشتری برای این قضیه وجود داشته باشد تا افراد به آن اهمیت مسأله پی ببرند. چطور این که در حج هم اتفاقاً مسأله همینطور است. من به آنها عرض کردم: مگر حج واجب نیست؟ چرا این همه ما روایات اکیده راجع به اتیان به حج داریم؟ این همه روایات راجع به حج داریم: حج، کسی که انجام ندهد بر دین ابراهیم از دنیا نرفته است، کسی که حج انجام ندهد در هنگام احتضار ملائکه دین مسیحیت یا یهود را به او پیشنهاد می‌کنند یعنی بر دین اسلام از دنیا نمی‌رود، کسی که حج انجام ندهد در روز قیامت در صف مسلمین نیست، این روایات مربوط به حج، خب، حج واجب است. چرا؟ چون

حج الآن آن هم در بعضی از شرایط فرض بکنید که  
از ایران با بهترین ... یا از خیلی از ممالک دیگر بسیار  
راحت و خیلی سهل الوصول افراد می‌توانند حج  
انجام بدهند اما در سایر اماکن، در سایر بلاد، در  
زمان‌های گذشته، حج - می‌دانید - فقط رفت و  
آمدش یک سال طول می‌کشید، یعنی شش ماه در راه  
بودند شش ماه در برگشت بودند چند روز هم آنجا  
حج به جا می‌آوردند. آن هم با آن خطرات، آن هم با  
آن

مسائل، آن هم با آن کیفیات. شما به الآن نگاه نکنید، در يك منطقه، در يك محلّه، فرض کنید که طهران، می گفتند: حاجی فلان، بقیه حج انجام نداده بودند خیلی از اینها وقتی، این وصیت نامه‌ای که الآن شما می بینید افرادی که می روند برای حج وصیت می کنند این مال آن زمان است. کسی که می رفت حج دیگر آیسًا من الحیات و آیسًا من الدنيا حرکت می کرد، دیگر مأیوس بود برگردد، آیس بود این که دیگر برگردد به اهل خودش. وصیت می کرد و از اینها بسیاری از افراد تلف می شدند، آنها را از بین می بردند یا به واسطه انواع امراض در حج اینها از بین می رفتند. این وصیت نامه مال آن موقع است. الآن حاجی فرض بکنید که در عرض دو ساعت با بهترین وسیله از اینجا بلند می شود می رود در جدّه و بعد در بهترین جاها، در بهترین امکانات حج را انجام می دهد و برمی گردد، گرچه توأم با مشکلات هم هست، بی هیچی هم نیست ولی این کجا و آن کجا؟ این قضیه حج مربوط به این است که این همه راجع به آن تأکید شده است و حتی نظر



فقہی مرحوم آقا این بود که اگر شخصی بتواند در خود  
مسیر حج، حتی در خود مسیر حج هم بتواند کارش را  
انجام بدهد، نه این که فرض بکنید که در اینجا يك  
مقداری پول ذخیره کرده باشد و بعد برود، نه، فرض  
کنید که يك شخصی شغلش کفّاشی است و می تواند در  
طول مسیر حجّ، همین شغل را ادامه بدهد و با همان  
امرار معاش کند و به اعمالش پردازد، واجب است  
برود. مسأله استطاعتی که الآن مطرح

می‌کنند این که فرض کنید یکی یک میلیون کنار گذاشته، جدا گذاشته باشد و فرض کنید که در برگشت آن قدر باشد، این حرفها نیست. استطاعت از نظر فقهی به این می‌گویند که شخصی بتواند خود را به بیت‌الله برساند، این را می‌گویند استطاعت. حتّی اگر پیاده هم برود و بتواند برود حتّی حجّ بر او واجب است، حتّی اگر بتواند برود. یعنی به شکل عادی، مرضی او را تهدید نکند، مسأله‌ای او را تهدید نکند، تخلیه سرب داشته باشد، راه برای او امن باشد، با توجّه به اینها حتّی باید این حج انجام بدهد. این که در بعضی از روایات وارد است، مرکب که تعبیر به راحله شده و زاد، این به معنای قالب است، یعنی عنوان مُشیر دارد، نه این که این موضوعیت دارد. یعنی چون عموم افراد مسافرت‌ها را با راحله و مرکب انجام می‌دهند و زاد هم با خودشان می‌برند، از این نقطه نظر کسی که زاد داشته باشد، توشه داشته باشد و راحله، این باید حرکت کند. امّا اگر کسی زاد و راحله ندارد. فرض کنید که در شهرهای نزدیک مکه است، بیست فرسخ با مکه فاصله دارد، سی

فرسخ هم با مکه فاصله دارد، حتی چهل فرسخ با مکه فاصله دارد، در خود شهرهای اطراف مکه و اینها است و پیاده روی هم برای او هیچ اشکال ندارد حتی یک ورزش هم می‌شود، فرض کنید که یک خورده ورزش هم کم می‌شود بهتر، حالا دیگر فرض بکنید که ما که روزی یکی دو فرسخ باید پیاده برویم - درست است آقای دکتر؟ ایشان برای ما نصیحت کردند، البته ما مجبوریم اطاعت کنیم چون پزشک قلب هستند و گفتند:

فلانی! شما باید حداقل روزی یک ساعت و نیم پیاده‌روی کنید، البته تا به حال هنوز موفق نشدم به دستور ایشان عمل کنم، انشالله با عرض معذرت از این به بعد - این مقدار مسافتی که انسان باید پیاده برود این مقدار مسافت را در راه می‌گذارد؟ چه اشکالی دارد؟ این که می‌گویند زاد و راحله این به این معنا نیست که انسان حتماً باید اگر فرض بکنید که یک مرکبی پیش‌کش دم در آوردند و بعد هم با یک کارت دعوت و بفرمایید و...؛ نخیر، این باید حج را انجام بدهد.

پس بنابراین اهمی که ائمه علیهم‌السلام نسبت به مسأله حج داشتند این نه از باب این است که حج واجب نیست، به خاطر مشکلاتی که داشته است و چه بسا دارد، این اقتضاء می‌کند که آن روحیه حرکت و انتهاز نسبت به انجام این فریضه را در میان افراد برانگیزند.

کجا بودیم؟ راجع به نماز جمعه صحبت ما بود. خطیب باید در نماز جمعه باید این مسائل را داشته باشد و باید بیاید و برای مردم بیان کند، مطالب

را برای مردم بیان کند تا این که مردم در این نماز  
احیاء بشوند، شارژ بشوند، از نقطه نظر روحی آن  
کسالت یک هفته از اینها از بین برود و از نظر روحی  
بتوانند خود را تا هفته دیگر بکشانند، پُر بشوند، این  
نماز، نمازی بود که در زمان رسول خدا واجب شد  
و ائمه علیهم السّلام به این نماز تأکید داشتند. نماز  
جمعه این است، خاصیتش این است. نمازی که فقط  
خدا در آنجا مطرح باشد و بس، فقط در آنجا رشد  
روحی

و حرکت روحی در آنجا مطرح باشد. این نماز آن وقت رفتن هم دارد، پیاده رفتن هم دارد، دو فرسخ که سهل است، چهار فرسخ هم آدم پیاده برود جا دارد که در این نماز شرکت کند.

بحث ما راجع به چه بود؟ راجع به نظم بود.

(أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ) می فرماید: «چرا در قرآن تدبّر

نمی کنید؟» چرا به این مطالب توجه نمی کنید؟ چرا

فقط قرآن را برای شب‌های جمعه گذاشتید؟ یکی از

دستورهای مهم و اکید بزرگان به سالکین راه خدا در

تمام طول حیات که حتّی من این مسأله را از زمان

مرحوم والد - رضوان الله علیه - به یاد دارم که ایشان

ندیدم روزی برایشان بگذرد، حتّی در ایامی که من

در خدمت ایشان در بیمارستان بودم؛ ایشان چند

مرتبّه در بیمارستان رفتند، برای قلب در بیمارستان

رفتند، برای چشم رفتند، برای ناراحتی کمر و دیسک

و اینها رفتند، برای کبد رفتند، عمل کبد و کیسه صفرا

رفتند، در تمام این روزها یک قرآن جیبی ایشان

داشتند در کنارشان، این قرآن را می خواندند و در آن

- توجه کنید - در آن اوقاتی که ناراحتی ایشان

موجب می‌شد نتوانند قرآن را از رو بخوانند، به من می‌گفتند: آسید محسن! بنشین این سوره‌هایی را که می‌گوییم بین کجای آن غلط است. شروع می‌کردند سوره فتح را خواندن: **(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* إِنَّا**

**فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا \* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ**  
**مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا)**<sup>۱</sup>  
همین طور شروع می‌کردند سوره فتح را خواندن. می‌گفتیم: خب، الحمد لله تمام شد. می‌گفتند: حالا سوره زمر را باز کن. ما سوره زمر را باز می‌کردیم ایشان شروع می‌کردند: بسم الله الرحمن الرحيم سوره زمر را خواندن. می‌گفتیم خب دیگر، دیگر خسته شدند. می‌گفتند: حالا سوره فرض کنید که حم سجده را باز کن. سوره را می‌خواندند و بعد هم سجده هم می‌کردند، به اصطلاح در آنجا سنگی بود و در همانجا به پیشانی‌شان می‌گذاشتند. هر روزی که می‌توانستند، می‌خواندند، هر روزی که نمی‌توانستند به این کیفیت. این مال چیست آقا؟ یعنی ما واقعاً خود را

---

<sup>۱</sup>سوره الفتح (۴۸)، آیات ۱ و ۲

مستغنی تر از ایشان می‌دانیم؟ این مال چیست  
قضیه؟ این مال این است که قرآن مال همه است،  
قرآن کلامی است برای همه افراد نازل شده است، نه  
مَنْ خَوِطِبَ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ نَهْ بِرَأْيِ بَيْغَمْبَرٍ وَ أُمَّه  
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ نَهْ بِرَأْيِ أُنْ أِفْرَادِي كِهْ دَرِ زَمَانِ بَيْغَمْبَرِ،  
مورد مشافهه و التقای این قرآن بودند، نخیر، قرآن  
برای من نازل شده و برای شما نازل شده است و  
برای تک تک از افراد نازل شده است، برای همه نازل  
شده است در هر مرتبه‌ای که هر کسی وجود دارد.  
برای من نازل شده در آن مرتبه‌ای که من هستم، برای  
بالا تر در آن مرتبه‌ای که هست و هر شخص به هر  
مرتبه‌ای که برسد برای او قرآن در



همان مرتبه است. پس قرآن برای هر شخص در همه مراتب وجودی آن شخص تا رسیدن به لقاء خدا، قرآن برای او است و استفاده می‌کند. مسلماً آن معنایی را که ما از قرآن می‌فهمیم آن معنا را يك شخص بزرگ، جور دیگری می‌فهمد و هر کسی به مقدار خودش. خدمتتان عرض کردم ابن مسعود خوش صدا بود و صدای محزونی داشت اَقْرُؤُوا الْقُرْآنَ بِصُوتٍ حَزِينٍ «قرآن را با صدای حزین بخوانید» القرآن انزل بالحزن فَأَقْرُؤُوهَا بِصُوتٍ حَزِينٍ قرآن با حزن آمده است. دیدید وقتی که برای انسان حالت رقتی پیدا می‌شود چه حالت انبساط و حالت روحی، این حالت را انسان مشاهده می‌کند در مجالس سیدالشهدا چرا غلبه روح و رُوح و نشاط است؟ چرا؟ چون حزن در آن مجالس است. پیغمبر می‌فرماید انی احبُّ من الصبیان اربع، یکی از آن چیزهایی که من از بچه‌ها دوست دارم این است که بچه‌ها خیلی گریه می‌کنند، گریه آن‌ها مال حزن است. حُزن حالت روحانیت است، قرآن را با صوت حزین بخوانید. این صوت حزین اثراتی دارد و

در زمان‌های مختلف اثرات مختلفی دارد؛ در بین  
الطلوعین يك نوع اثر دارد، در هنگام غروب آفتاب که  
هنگام حزن است اثر دیگری دارد، در موارد مختلف این  
قرآن اثرات مختلف دارد. اقرئوا القرآن بصوت حزين.  
ابن مسعود قرآن می‌خواند، پیغمبر همین طور گوش  
می‌داد و اشک از چشمانش جاری بود. این پیغمبری که  
خود قرآن به او نازل شده، همانی را می‌فهمید که ما  
می‌فهمیم؟ پس چرا ما می‌خوانیم گریه نمی‌کنیم. امّا  
نه، ما هم

می توانیم، ما هم خود را منطبق کنیم با قرآن،  
موقعی که می خواهیم قرآن بخوانیم خیالات را کنار  
بگذاریم، تصوّرات را کنار بگذاریم، یک دو سه دقیقه  
سکوت کنیم، محیط خود را خلوت و بی صدا و آرام  
قرار بدهیم، آماده بشویم آن وقت می بینیم آن اثر هم  
در ما بوجود می آورد. قرآن برای ما است. (أَفَلَا  
يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ) چرا در قرآن تدبّر نمی کنید؟ چرا در  
قرآن فکر نمی کنید؟ چرا هر روز نمی خوانید؟ چرا به  
مطالب قرآن توجه نمی کنید؟ یکی از آیات قرآن را  
من اشاره می گویم، می روم.

یکی از آیات، یکی از اشاره‌ها، این آیاتی که  
در قرآن است که بنائتان را بر یقین همیشه بگذارید،  
بر ظنّ و بر اشاعات و بر شایعات و بر تخمین  
نگذارید، به همین یک آیه اگر ما عمل بکنیم، آن  
وقت خواهید دید چقدر زندگی ما فرق می کند. با  
یقین همیشه حرکت کنید یعنی یقین داشته باشید این  
پایی را که دارید می گذارید در اینجا صحیح است.  
زید گفت و عمرو گفت در زندگی شما دخالت  
نداشته باشد. فلان شخص و فلان آقا و فلان فرض

بکنید که شخصیت و فلان و این حرف‌ها مطرح نباشد، یقین داشته باش و برو جلو. (إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا)<sup>۱</sup> در قرآن مگر نداریم؟ (إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَ مَا هُوَ

بِالْهَزْلِ)<sup>۲</sup> «کلام رسول خدا کلام فصل

است، هزل نیست، شوخی نیست» (وَ لَا تَقْفُ

مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا)<sup>۳</sup> در هر جایی که علم نداری لا

تقف، لا تقف یعنی متابعت نکن، جلو نرو، دنبال

نرو. (مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) دنبال خیالات نرو، دنبال آن

چه که مردم می‌گویند نرو، مردم بر اساس تخیلات

و احساسات حرف می‌زنند، تو دیگر نرو، بنشین فکر

کن، این حرفی که مردم می‌گویند حالا درست است

یا نه؟ لعلّ این که غلط باشد، همه آنها غلط باشد،

همه غلط. در روز قیامت بدان که خدا به تو

نمی‌گوید: چون از مردم تبعیت کردی تو کناری. نه،

می‌گوید: به تو که عقل دادم، چرا عقلت را به کار

نیانداختی؟ این مهم است. (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ

---

<sup>۱</sup> سوره الجاثیه (۴۵)، ذیل آیه ۳۲

<sup>۲</sup> سوره الطارق (۸۶)، آیات ۱۳ و ۱۴

<sup>۳</sup> سوره الاسراء (۱۷)، آیه ۳۶

**عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا**) «یا این که بر این دلها قفل گذاشته شده است» یا این که ما آمدیم پوشش انداختیم بر ادراک خودمان لذا دیگر برای ما مجاز، یقین و یقین تبدیل به مجاز شده است. این دو محور، محوریت خودشان را عوض کردند. یقینات را پندار می‌پنداریم و پندارها را یقین می‌شماریم. کدام یک از این دو است **(أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا)** آقا! دو دو تا؟ می‌گوید پنج تا!. عجب! دو دو تا می‌شود چهار تا دیگر. نه، دو دو تا پنج تا است.

بابا! در زمان سابق، زمان خلقت حضرت آدم دو دو تا چهار تا بود، قبل از آن هم چهار تا بود، در عالم زر هم چهار تا بود، در عالم ملائکه، بعد از پیغمبر هم چهار تا است، ولی الآن می‌شود دو دو تا پنج تا و نصفی! چرا این جوری است؟ قضیه چیست آقا؟ اینها به خاطر این که **(عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا)** «پرده انداختیم» یقین را با همین دو تا چشم رد می‌کنی، با همین دو تا چشم یقین را می‌بینیم کنار می‌گذاریم. مبانی همه روشن، قواعد همه بیان شده، مسائل همه گفته شده به یکی عمل نمی‌کنیم، به یکی ترتیب اثر

نمی‌دهیم. این مال چیست؟ (أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْقَالِهَا)

قفل می‌شود، وقتی قفل بشود (وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ

أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ) <sup>۱</sup> می‌شود (وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ

يَفْقَهُوهُ) «ما بر دل‌های اینها بست گذاشتیم، دیگر این‌ها

نمی‌فهمند» (وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا) <sup>۲</sup> «گوشه‌های اینها هم

پر است» نه گوششان دیگر می‌شنود، می‌گویی: آقا!

مسأله این است. اصلاً انگار داری با او شعر

می‌گویی. اگر حرف است بیا حرفت را بزن، چرا

گوش نمی‌دهی، جواب بدهد دیگر، جوابش دیگر

روشن است. بگو: یا داری دروغ می‌گویی یا راست

می‌گویی به این دلیل، به آن دلیل. نه، اصلاً گوش

نمی‌دهد. چی بود؟ همین مسأله. جناب ابی‌سفیان،

جناب

ابی‌جهل، جناب آن افرادی که آمدید با قرآن

به مبارزه برخاستید،؟ شما به کی ضرر رساندید به

خودتان و به نفس خودتان. توی ابی‌سفیان، توی

ابی‌جهل می‌توانستی سلمان بشوی ای بیچاره! تو

---

<sup>۱</sup> سوره الانعام (۶)، قسمتی از آیه ۲۵

<sup>۲</sup> همان مصدر

می توانستی مقدار بشوی، چرا آمدی خودت را در این بدبختی قرار دادی که یکی در جنگ احد و آن یکی هم مُرد. آن یکی به این وضع آن یکی به این وضع. چرا این میوه را نگذاشتی برسد؟ و چرا این نفس را به فعلیت استعدادهای نهفته نرساندی؟ توی ابی جهل می توانستی مقدار بشوی، می توانستی اباذر بشوی، می توانستی سلمان بشوی. فرق نداشتی با سلمان، فقط در یک چیز و آن این که سلمان آمد پرده برداشت، تو پرده انداختی. سلمان آمد دید حقیقت چیست، حقیقت در رسول خدا است برود دنبالش، حقیقت در کسی دیگر است برود دنبالش، برای او فرق نمی کند، من به دنبال حق هستم، شخص برای من مطرح نیست، آنچه که برای من مطرح است - صریحاً می گفت - فقط خدا مطرح است، همین. اگر یک روزی - نعوذ بالله، نعوذ بالله، نعوذ بالله، بلا نسبت، بلا نسبت - رسول خدا هم مرتد می شد، بشود، فرقی نمی کند به قضیه، خدا که مرتد نشده.

وقتی که مرحوم آقا از دنیا رفتند خیلی ها متأثر بودند در همان چند روز. اینها خیال می کردند دیگر

تمام شد، دیگر مسأله تمام شد، دیگر پرونده بسته شد، دیگر همه چیز. من یادم است در همان شب ظاهراً شب چهارم بود که صحبت کردم، گفتم: بابا! پرونده آقا بسته شد، پرونده خدا که بسته نشد، اگر

پرونده خدا بسته



می‌شود آن وقت برویم یک فکری بکنیم به  
حالمان. یک عبدی بود، عبد صالح از عباد خدا، از  
دنیا رفت، بالاتر از این هم بود. به قول سیدالشهداء  
علیه‌السلام به حضرت زینب در آن شب عاشورا  
می‌فرماید: یا زینب! پدر من از من بالاتر بود از دنیا  
رفت، برادر من از من بهتر بود از دنیا رفت، پدرم  
بود، جدّم رسول خدا از دنیا رفتند، مسأله که فرق  
نکرد، خدا که از دنیا نرفته، خدا که شهید نشده، خدا  
هست و راه خدا هست. آن خدا باید دید چه راهی  
را قرار داده؟ آن خدا باید دید در چه مظهری ظهور  
کرده؟ الآن در مظهریت رسول خاتم، حضرت محمّد  
ظهور کرده، فردا در مظهریت علی مرتضی ظهور  
می‌کند، پس فردا در مظهریت امام مجتبی ظهور  
می‌کند، پس فردا... الآن فقط و فقط و فقط و فقط  
در مظهریت حضرت بقیةالله ارواحنا لتراب مقدمه  
الفداء ظهور کرده است، آن است مسأله. فقط همین  
است قضیه. حالا این راه، این هم فکر، این هم  
طریق، بسم الله! دیگر کجایش بسته است؟ کجایش  
ابهام دارد؟ کجایش اجمال دارد؟

پا را در جایی که یقین داری بگذار (وَلَا تَقْفُ

مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) حسن چه گفت و تقی چه گفت

و زید و عمرو، به درد من نمی خورد، برای خودشان

می خورد، برای خودشان خوب است. خودشان

می دانند و خودشان. این فکر من، این مغز من، این

اعصاب من، درون این جمجمه قرار دارد. آن فکر،

آن مغز، آن اعصاب درون آن جمجمه قرار دارد. بله،

هر وقت این جمجمه ها تغییر کرد، آنها

جایش عوض شد، طبعاً مطالب هم عوض

خواهد شد، اشکالی ندارد. بسیار خوب، خداوند برای

من این استعدادها را آماده کرده است و بر طبق این

استعدادها از من مؤاخذه می‌کند. دیگر این گوی و این

میدان. (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)

کجا دارید می‌روید؟ چه کار دارید می‌کنید؟ از يك يك

کارهایمان باید حساب پس بدهیم آقایان! از اشاراتمان،

از يك يك صحبت‌هایمان، از يك يك چشم به هم

زدن‌هایمان. فردا می‌آیند پرونده را باز می‌کنند، يك ذره

این طرف و آن طرف تر نمی‌شود. (وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ

مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ)<sup>۱</sup> يك مثقال اگر

باشد؛ آقا! شما آن روز این حرف را زدی فلانی متأثر شد

و بی‌جهت متأثرش کردی، بایست تا او از تو بگذرد.

حالا باید بایستی، باید بایستی. شما آن روز این عمل را

انجام دادی و این عمل باعث شد که يك نفر از راه خدا

برود کنار و در او سردی پیدا بشود و در او شکست

---

<sup>۱</sup>سوره الانبیاء (۲۱)، ذیل آیه ۴۷

پیدا بشود و بگذارد کنار. باید بیایی حساب پس بدهی،  
خودش که رفت کنار، زنش که رفت کنار، بچه‌هایش  
که رفت کنار، تبعاتی که آمده، يك... نگاهت می‌دارند

آقا جان! نگاهت می‌دارند، بی برو برگرد. (وَ كَفَىٰ بِنَا  
حَاسِبِينَ) «کفایت می‌کند» ما نیاز به محکمه نداریم،

نیاز به مدعی العموم نداریم، نیاز به دادستان  
و اینها نداریم، می‌آوریم، صاف پرونده را می‌گذاریم  
جلویت. پرونده هم که خطی نیست - توجه کنید -  
خطی نیست. تصوّر نکنید که ملائکه قلم و مرکب  
دست گرفتند هی می‌زنند در جوهر هی می‌نویسند،  
نخیر ملائکه حصص وجودی ما را در هر زمان، در  
آن حیظه ولایی خودشان نگاه می‌دارند. الآن من دارم  
صحبت می‌کنم با شما، این صحبت‌های من یک  
حصه وجودی است، این نشست من یک حصه  
وجودی است، این استماع شما و گوش کردن شما  
یک حصه وجودی است، این حصه وجودی را، نه  
عکس را - آن روز خدمتان عرض کردم - عکس از  
این مجلس برداشته نمی‌شود، خود این مجلس به این  
حصه وجودی؛ همان طوری که الآن دارید می‌بینید

دیگر، آیا شما که در اینجا نشستید تصوّرتان این است که فیلم این مجلس را می‌بینید یا خود این مجلس را؟ کدام را دارید می‌بینید؟ فیلم نیست، فیلم آن است که می‌گیرند بعد در یک وسیله‌ای قرار می‌دهند مشاهده می‌کنند، می‌گویند: بله، این عکس است. خود شخص هم در آن مجلس حضور ندارد. ولی الآن که شما در این مجلس حضور دارید، با حصّه وجودی این مجلس، شما در ارتباط و در اتصال هستید. همین حصّه وجودی، یعنی همین وجود خارجی، همین وجود عینی روز قیامت می‌آید برای ما ظاهر می‌شود، نه عکس. آن وقت چطور می‌تواند انکار بکند؟ عکس را می‌گویند آقا! مونتاژ کردی. الآن هم که دیگر رسم است دیگر؛ الآن در پرونده

سازی‌ها در دنیا که این طور است دیگر، حالا نمی‌دانیم دیگر. صدا را می‌آیند عوض می‌کند، عکس را می‌آیند مونتاژ می‌کنند، چه کار می‌کند، یک پرونده درست می‌کنند بعد هم سردار، خیلی راحت اینطوری مرسوم است. آن شخص بیچاره هم که اگر دستش به جایی برسد، یک دادی می‌زند، اگر نه که نه. گفت:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من \*\*\* آنچه

البته به جایی نرسد فریاد است

اگر هم که دستش رسید، طبعاً مسأله و محکمه جور دیگری خواهد شد، سؤاها فرق خواهد کرد، جواب‌ها تفاوت می‌کند. ولی در روز قیامت مونتاژ و مُرکّب و ترکیب و از این حرف‌ها نیست. روز قیامت نمی‌توانی بگویی: خدایا! تو آمدی من را کنار فلانی نشاندی، این عکس من بیخود است، آمدی مونتاژ کردی این را کشیدی و آن هم کشیدی و ما را گذاشتی این وسط. می‌گویند: نه آقا جان! بفرمایید. حضور شما را در این مجلس می‌آییم نشان می‌دهیم، این حضور شما در این مجلس است. و (و)

كَفَى بِنَا حَاسِبِينَ) دیگر مدّعی العموم نمی خواهیم،

هیچ، خود حضور شما می شود ادّعا، خودش می شود

حکم، خودش می شود جُرم، خودش می شود علّت

جرم. آن وقت آنجا است که انسان سرش را

می اندازد پایین. بله، من که نمی توانم در آن دنیا از

خودم فرار کنم، من در آن دنیا با خودم هستم و با

تخیلات

خودم و با افکار خودم چگونه ممکن است  
بین این دو تفرقه بیافتد؟ (وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ) خیلی  
مسأله مهم است، شوخی نگیریم قضیه را.

(أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) این  
چیست؟ این مربوط به تدبّر است، این آیه مربوط به  
تدبّر است. چطور امام صادق علیه السلام می فرمایند  
که: عبد آن عبدی است که تدبیر در کارش قرار  
ندهد. مگر می شود؟ خود قرآن می گوید آقا! بیا تدبّر  
کن، قرآن می گوید بیا بفهم، قرآن می گوید بیا عمل  
کن. چگونه ممکن است؟ اصل و اساس نظام  
آفرینش اصلاً بر اساس تدبیر است. (إِنَّ فِي خَلْقِ  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ  
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ\* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا)<sup>۱</sup>  
می خوانید این آیه را در شبها؟ حتماً بخوانید،  
فراموش نکنید، در شبها موقع خواب مستحّب  
است انسان این چند آیه را از آخر سوره آل عمران  
بخواند. (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ  
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ) «در خلقت آسمان

---

<sup>۱</sup> سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۹۰ و صدر ۱۹۱



و زمین، در این گردش شب و روز» این چه اختلافی است؟ این چه گردشی است؟ شما از اینجا می‌خواهید به سمت مکه نماز بخوانید، بین اینجا تا مکه چند فرسخ است؟ حالا سیصد فرسخ، سیصد و پنجاه فرسخ، چهارصد فرسخ. می‌گویند: به خود کعبه واجب نیست نماز بخوانید، به سمت کعبه باید نماز بخوانید، چرا؟ چون هر قدر شما دقیق باشید، حتی اگر یک میل اختلاف داشته باشید، این یک میل می‌رسد به مدینه. شما می‌خواهید به مکه نماز بخوانید، فرض کنید که سر از طائف درمی‌آورید، سر از ریاض درمی‌آورید. این همه اختلاف است، شوخی نیست، چهار صد فرسخ، این یک میل هی چی میشه؟ هر چی جلو می‌رود، این زاویه بازتر می‌شود دیگر، می‌رسد به آنجا. لذا از نقطه نظر فقهی برای افرادی که در مکه هستند و در مسجد الحرام هستند نفس خود کعبه، آن قبله است، خود کعبه، باید به سمت خود کعبه بایستند و برای افرادی که خارج از مکه هستند یا حتی در خود شهر مکه هستند ولی دور هستند، در آنجا هم سمت،

کفایت می‌کند. یعنی همین قدر که کعبه آنجاست شما این‌جوری نماز نخوانید، به همین سمت، به همین کیفیت. حالا فرض کنید که به آن طرف ایستادید، یا به آن طرف ایستادید. این مال چهارصد فرسخ است با یک میل، حالا شما حساب کنید یک کره زمین می‌خواهد دور خورشید بگردد اگر یک میل از آن دایره خودش تجاوز کند چه خواهد شد؟ تمام کرات می‌ریزد به هم. این تدبیر نیست؟ یک میل، همه بساط خدا برچیده می‌شود، البته بساط مُلکی. (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)<sup>۱</sup> معنایش این است. معنایش این است: آقا جان! این که الآن شما راحت در اینجا گرفتید نشستید، خیلی آرام، خیلی با اطمینان، نه حرکتی را احساس می‌کنید، نه لرزشی را احساس می‌کنید، کاملاً مطالب ما را انشالله تحمل می‌کنید و توجه می‌کنید و اینها، این برای این است که میلیاردها ملک الآن - اصلاً در حساب نمی‌آید، میلیارد چیست؟ - دارند الآن کار می‌کند تا شما این طوری آرام نشستید. یک خورده عوض شود قضیه،

---

<sup>۱</sup> سوره النازعات (۷۹)، آیه ۵

یک خورده جبرئیل بگوید حالا می‌خواهم یک خورده سر به سرتان بگذارم، یک صدا می‌آید یک خورده زمین ...، همه چیز می‌ریزد به هم. می‌خواهم سر به سرتان بگذارم. همین سر به سری که برای امم گذشته می‌گذاشت دیگر؛ خلاف می‌کردند ملائکه عذاب می‌آمدند، زمین را چه کار می‌کرد؟ خَسَف می‌کردند، یک خورده می‌رفت کنار، هر چه دِه و شهر بود می‌رفت آنجا و بعد بسته می‌شد، تمام شد، آسمان خراش‌ها همه رفت در زمین، تمام شد و رفت. یک خورده سر به سر، یک کمی، یک نقطه‌ای این طرف آن طرف. اینها دارند کار می‌کنند **(فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)** دارند تدبیر می‌کنند، زمین را در جای خودش بگردانند، شمس را در جای خودش بگردانند، باران در این وقت بیاید، در آن وقت بیاید، این ابر مال اینجاست، آن ابر مال آنجاست. امام رضا علیه‌السلام دعای باران

که کرد باران آمد. چند نوبت ابر آمد حضرت فرمودند: این ابر مال اینجا نیست، این مال آنجاست. رفت یک ابر دیگر آمد مردم خوشحال شدند حضرت فرمودند: نه، این هم مال اینجا است، مال جای دیگر است. یک ابری که آمد گفتند: این مال اینجا است. آمد و شروع کرد به بارش. هر کدام اینها جایی دارد و حسابی دارد.

یک روز نقل می کنند مرحوم آقای انصاری با یک نفر - من این قضیه را هم شنیده بودم قبلاً - در طهران بودند. جایی می خواستند بروند یک مرتبه دیدند یک عقربی از یک گوشه‌ای درآمد و حرکت کرد. ایشان فرمودند: این مسئولیت دارد برود فلان شخص را بزند. یک دفعه دیدند صدای داد و بیداد آن بیچاره رفت هوا. مسئولیت دارد، باید بلند شود برود آن را بزند. حالا او چه کرده، برای چی؟ حالا ما آن را دیگر نمی دانیم. خودش می داند و خدای خودش **(فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)** آنهايي که تدبیر می کنند.

حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام يك روز داشت می گذشت چشمش به يك جوانی افتاد،

حضرت فرمودند: این جوان فردا از دنیا می‌رود، فردا، همین از دنیا می‌رود. فردا دیدند که در میان مردم دارد راه می‌رود. گفتند: یا نبی‌الله! شما گفتید این از دنیا می‌رود؟! حضرت تعجب کرد، گفت: برویم از او پرسیم مسأله چیست؟ آنچه که به من گفتند این بوده. آمدند، گفتند که: ای جوان! قضیه تو چیست؟ این دیروز این پیغمبر خدا - کلامش خلاف نیست - گفت تو امروز ....

گفت: اتفاقاً یک قضیه خیلی عجیبی اتفاق افتاد برای من؛ گفت: دیروز که داشتم می‌رفتم منزل، دیروز عصر یک فقیری را در راه دیدم من یک مقداری به او کمک کردم، صدقه دادم، بعد شب رفتم خوابیدم صبح بلند شدم دیدم زیر تشک من یک مار است، یک مار. اتفاق هم می‌افتد، حتی خود من یک وقتی در باصطلاح جایی تحصیل می‌کردیم، یکی از همین دوستانمان در آن طبقه اول بود، ما در طبقه سوّم بودیم، ایشان در طبقه اوّل بود. صبح از خواب بلند می‌شود - ایشان الآن در طهران هم هستند، از آقایان طهران است - می‌بیند زیر تشکش یک عقرب است، عقرب سیاه بزرگ. می‌گفت: دیدم زیر تشک من یک مار است. حالا الآن آن که می‌خواهد عقرب برود زیر تشک این، می‌تواند برود این را بزند دیگر، ولی مأمور نیست. این مأمور است، این بغلش است ولی نمی‌آید بیرون، بعد او این را از بین می‌برد. این مار بود و من او را از بین بردم. حضرت فرمودند: ببینید! صدقه دفع بلا می‌کند، برای همین است. این در مقدرّ این بود که از بین برود به واسطه این مار اما

آن صدقه که داد، آمد در عالم مقدرات معارضه کرد،  
این خورد به آن تقدیرِ اهلاک و هلاکت، او را از بین  
برد به جایش الآن عمرش دارد ادامه پیدا می کند. آن  
قدر دقیق، انقدر روی حساب دارد مسائل انجام  
می شود.

اینها عالم تدبیر است (وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا

خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ)<sup>۱</sup> هر چیزی شما سراغ

دارید، هر چیزی به تصوّر تان می‌آید، در این عالم، از

مسائل مادّی و غیر مسائل مادّی، خزینه‌اش، یعنی آن

پُر، آن منبع و منشأش پیش ما است. علم، این علمی

که الآن هست، الآن ما به تعداد افرادی که اینجا

نشستیم دارای علم هستیم، کمترین شما من و

بیشترین تان را هم خدا می‌داند، هر شخص يك

معلوماتی دارد، يك مقداری حفظیاتی دارد، يك مقداری

معلوماتی دارد، نسبت به مسائل مختلف، نسبت به رشته

خودش، نسبت به تخصّص خودش دارد، (مِنْ شَيْءٍ إِلَّا

عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ) اصلش پیش ما است، خیال نکنید اینها

را از پیش خودتان آوردید. (وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ)

اسم علیم پروردگار، ظهور لایتناهی علم است در همه

مظاهر و در همه تعینات. آن علم کلی پیش ما است،

می‌آوریم يك مقداری در اینجا، يك خورده بیشتر در

---

<sup>۱</sup> سوره الحجر (۱۵)، آیه ۲۱



آنجا، کمتر در اینجا، بالا، پایین، با کارهایی که انجام می‌شود، زیاد می‌شود و کم می‌شود. عملی را که من انجام می‌دهم آن علم را زیاد می‌کند یا عملی را که من انجام می‌دهم آن علم را کم می‌کند. گناه بکنم بسته می‌شود راهش، ثواب کنم راهش را باز می‌کنم. جمال، اصل است، انّ الله جمیلٌ،

جمال یکی از اسماء و مظهر ظهورات اسماء الهیه است دیگر. صفات الهی یکی جمال است، ان الله جمیل «خدا زیبا است» اصل وجود یکی از صفاتش زیبایی است، این اصلش پیش ما است (وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ) برای هر کسی يك مقدار قرار می‌دهیم. چه جمال ظاهری و چه جمال باطنی. قدرت، خزانةش پیش ما است. تمام این قدرت‌هایی که می‌بینید تمام این مسائل:

(وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ) ما به هر اندازه که بخواهیم می‌آوریم. می‌آوریم کم می‌کنیم. معنای کم می‌کنیم، این نیست که می‌گیریم، نخیر، رابطه را قطع می‌کنیم، نه این که از آن شخص بگیریم. آن شخص چیزی ندارد تا این که از او گرفته بشود. مسأله ما با مظهر و ظهور

اسماء کلیه الهی، مسأله انباشتن يك متاع در يك کیسه نیست. اگر يك کیسه‌ای شما داشته باشید فرض کنید که در آن برنج بریزید، حالا آن کیسه سی کیلو وزنش است، بیست کیلو یا ده کیلو، به همان مقدار در او برنج قرار می‌گیرد. حالا اگر قرار باشد بر این که از این برنج کم بشود اگر يك سوراخی در این کیسه انجام بشود، کم کم این برنج کم می‌شود، کم می‌شود، تا این که اگر ما متوجه بشویم آن سوراخ را می‌دوزیم، اگر متوجه نشویم کم کم آن از بین می‌رود. این نیست. مسأله ما با ظهور خزائن الهی در مجلا و در تعین و در این قالب، مسأله ما مثل مسأله این سیم برق است. این سیم برق هیچ چیز در آن نیست، هیچ. این بسته به

این است که چند ولتاژ از اصل در این سیم  
برق تزریق کنند. یک دفعه فرض کنید که ولتاژ  
ممکن است یک ده ولت در این تزریق کنند، این  
سیم ده ولت دارد، این لامپ به این مقدار می‌تواند  
روشن کند. یک وقتی در همین سیم سیصد هزار  
ولت تزریق می‌کنند، یعنی این سیصد هزار ولت الآن  
دارد. دوباره، حالا اگر این سیم بخواهد به خود  
بگیرد، می‌گوید: من الآن دارای سیصد هزار ولت  
هستم. این نمی‌آیند این برق را از او بگیرند، این  
منشأ کارخانه چه کار می‌کند؟ ولتاژ را کم می‌کند،  
وقتی کم کرد این هم در آن چه میشود؟ کم میشود.  
این که از خودش چیزی ندارد، تمام آن صفات و  
اسمائی که اسماء و صفات متنازله از آن خزانه الهی  
است، آن ظهور آن اسماء و صفات در ما مثل این  
مسأله است. از آنجا کم می‌شود و از آنجا زیاد  
می‌شود، از منشأ کم شد در خود چیزی نمی‌بینیم،  
زیاد شد در خود می‌بینیم؛ همه‌اش از آنها برمی‌گردد.  
(وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ) به مقدار دقیق و به مقدار  
ظریف ما اینها را می‌آوریم. هر عملی که انجام بدهیم

یک اثر در کار ما دارد. این کار را بکنیم، این نماز را با حضور قلب بخوانی، برای نماز بعدت تو را بیشتر تأیید می‌کنیم، اگر با حضور قلب نخوانی، نماز بعدت هم بی حضور قلب خواهد بود. یک صله رحم بکنی، برای انجام عبادتت تو را با نشاطتر می‌کنیم اگر آن صله رحم از تو ترک بشود و قطع رحم بین تو و بین آن منشأ و خزائن ما بسته می‌شود، قطع می‌شود. تمام اینها مربوط به چیه؟ همه مربوط به این مسأله است.

دقیق. وقتی که اساس نظام پروردگار بر اساس تدبیر است چطور ممکن است اساس نظام تربیتی ما بر تدبیر نباشد؟ می‌شود همچنین چیزی؟ آیا آدم می‌شود برخلاف تکوین و برخلاف آن مسیر حقیقی و اصلی پروردگار حرکت کند؟

یک روز با مرحوم آقا رفته بودیم جایی. یک شخصی یک کاری کرده بود حضرت آقا به او فرمودند: آقا! شما چرا این کار را کردی؟ گفت: آقا! می‌گویند نظم ما در بی‌نظمی است. حضرت آقا فرمودند: کدام الاغی چنین حرفی را زده؟ نظم در بی‌نظمی است!، این توحش است، این بی‌نظمی چیست؟ این حرفها چیست؟ سالک باید منظم‌ترین فرد باشد، دقیق‌ترین باشد، حسابش با افراد در هر زمینه‌ای - انشالله اگر خدا توفیق بدهد هر کدام از این مسائلی را که عرض کردیم، اینها باز شد، امروز فقط به عنوان تیترو عنوان، این مطالب را عرض کردیم - در مسائل دنیا، در مسائل معیشتی، در مسائل عبادی، در مسائل اخلاقی، در کیفیت ارتباطاتش، در کیفیت معاشرتش، در مسائل حکومتی، در تمام اینها

باید دقیق‌ترین باشد و باید ظریف‌ترین باشد.

یک روز یادم است مرحوم آقا با یک شخصی

صحبت می‌کردند. آن شخص الآن در قید حیات

نیست. راجع به مسائل حکومتی در سنه چهل و دو،

در آنجا وقتی که صحبت می‌کردند، ایشان

می‌فرمودند: آقا! ما باید برای ایجاد حکومت اسلامی

حزب دُرست کنیم، باید افراد مستعدّ را در هر زمینه

داشته باشیم تا بتواند

مطالب به طور دقیق و به طور ظریف مطابق

با جریان روز و مطابق با برنامه‌های روز، آن مطالب به پیش برود. آن شخص می‌گفت: نه آقا! نیازی به این حرفها نیست، مردم را حرکت می‌دهیم، آنها می‌روند و می‌زنند و مجلس را می‌گیرند و درب و داغون می‌کنند. آقا فرمودند: آقا! کجا این حرفها درست است؟ اینها نشسته‌اند که شما بیایید و بزنید و مجلس را بگیرید؟ نه آقا! از پنج کیلومتری برداشتند توپ و تانکشان را گذاشتند، آنجا خورد و خمیر می‌کنند، این حرفها چیه؟ سلوک این نیست که انسان هر کاری انجام بدهد. باید دقیق‌ترین نظام‌ها را داشته باشد انسان تا بتواند پیش برود و بتواند به مقصد برسد.

یادم است، بعد از سنه چهل و دو - من در آن موقع طفل بودم حدود هشت سال سنم بود، بعد از سنه چهل و دو یعنی سال بعد - با مرحوم آقا مشرف شدیم در مشهد. در آنجا منزل یکی از آقایان که - ظاهراً اطلاع ندارم هنوز هم در قید حیات هست - به اتفاق عده‌ای که خیلی از آنها به رحمت خدا

رفتند، مِنْ جمله مرحوم مطهری بود، شهید مطهری  
- رحمة الله عليه - در آن مجلس و بعضی هم الآن در  
قید حیات اند. پدر بعضی از همین نویسندگانی که  
در گذشته است، هم در آنجا بودند که هم خودش و  
هم ...، همه فوت کردند و عده‌ای هم از افراد  
سیاستمدار در همان زمان که باز عده‌ای از آنها فوت  
کردند و عده‌ای از آنها هنوز در قید حیات هستند، در  
آنجا، تابستان بود در یک بالکنی، نشسته بودند  
مرحوم آقا و با این افراد مشغول



صحبت بودند. ما هم در همان عالم بچگی و اینها گوش می‌کردیم مطالب را. صحبتشان راجع به مسائلی بود که بعد از تبعید شدن رهبر انقلاب به ترکیه و اینها، این قضیه انجام گرفته بود، صحبت می‌کردند که الآن چه باید کرد؟ و به چه نحو باید مسأله را ادامه داد؟ خلاصه صحبت تمام شد و با آن شخص متوفی هم که عرض کردم پدر یکی از نویسندگان بود، با آن هم صحبتشان شد و بحثشان شد و خیلی هم به داد و بیداد کشیده شد و خیلی مرحوم آقا از او ناراحت شدند و از مطالب و اعتقادات او بسیار متنفر شدند، ایشان در آن شب و به طوری که خود مرحوم آقای مطهری هم از این قضیه خیلی متأثر شد و خلاصه ناراحت شد و اینها. بعد از این مجلس یکی از همان افرادی که الآن ظاهراً در قید حیات هست - اطلاعی ندارم، به اصطلاح من دیگر از این مسائل کم و بیش چیز نیستم - ایشان گفته بود: تنها کسی که در این مجلس صحبت‌هایش با موازین سیاسی و موازین متقن و منطق حکومت تطبیق می‌کرد آقای آسید محمد حسین بود. از این

همه افرادی که در اینجا نشسته بودند. در حالی که ایشان آن موقع چی بود؟ ایشان یک عالم بود، یک عالم دینی بود، ولی مرامش، مرام سلوک بود. انشالله بعداً عرض خواهد شد که چطور این اتهام ناروایی که به مکتب عرفان زده می‌شود که: مکتب عرفان یک مکتبی است جدای از ارتباط با مردم و جدای از دخالت در مسائل اجتماعی و یله و رها کردن مردم و به دنبال خود رفتن و انعزال، این مسأله اساساً بر

اساس منطق و برهان غلط است، نه نقلی،  
یعنی عقلاً این مسأله، مسأله باطنی است. ولی چگونه  
و چطور؟ آن حرف است. کدام سیاست؟ کدام  
حکومت و کدام اداره و کدام اجرا؟ بحث در آن  
است.

امیرالمؤمنین اوّل عارف دنیا بود خودش رئیس  
مسلمین بود دیگر. از پیغمبر بالاتر سراغ داریم؟  
پیغمبر، هم قاضی بود هم حاکم بود هم نبی بود و هم  
رسول بود و هم به او وحی می شد هم خودش در  
غزوات شرکت می کرد، خودش هم در صف اوّل  
مجاهدین بود، در منزل هم نمی نشست مردم را روانه  
کند، خودش بود، در جنگها شرکت می کرد، خود  
پیغمبر دیگر. هم به او وحی می شد هم .... حالا  
تیزبینی مرحوم آقا را نگاه کنید. از این قضیه گذشت؛  
سال بعد مرحوم آقا می فرمودند: من در يك فاتحه ای که  
در مسجد ارك طهران، در آنجا تشکیل شد، من در آنجا  
بودم. مرحوم آقای مطهری هم آن گوشه نشسته بودند.  
وقتی مجلس تمام شد ایشان آمدند پیش من و گفتند که:

آقا! فلان شخصی که بین شما صحبت درگرفت و خلاصه در آن شب، ایشان آمده طهران و من می خواهم يك ملاقاتی شما داشته باشید در منزل ما. ایشان فرمودند: نخیر، من آماده ملاقات با ایشان نیستم. خیلی ایشان ناراحت می شود. يك قدری صبر می کند می گوید: پس ما خدمتتان می رسیم به اتفاق آن شخص. ایشان فرمودند: نخیر، بنده آماده همچنین ملاقات با چنین فرد نیستم، آماده هم نیستم ایشان را در منزل خودم هم ملاقات

کنم. تعجّب می‌کند که بالأخره این چه  
مسأله‌ای است؟ این به چه وضعی است؟ این چطور  
می‌شود باشد؟ هفده سال از این جریان می‌گذرد.  
یک شخصی از قول خود مرحوم آقای مطهّری برای  
من نقل کرد که گفته بود: الآن می‌فهمم آقای آسید  
محمد حسین چرا آن موقع وقت ملاقات به این نداد.  
هفده سال بعد. التفات کردید؟ این را می‌گویند دقت  
و دوراندیشی و ذکاء نسبت به مسائل و حقایق.

مطالبی بود که می‌خواستیم خدمتتان عرض  
کنیم یک قدری مسائل به این طرف و آن طرف  
رفت. امروز بحمدالله ما نسبت به این فقره امام  
صادق علیه‌السلام فقط یک چند باب را گشودیم که  
انشالله در فرصت‌های آتیه نسبت به هر کدام باید به  
مجالسی پردازیم.

امیدواریم که خداوند متعال در هر حال ما را  
از فتن آخرالزمان مصون و محفوظ بدارد. راه ما را  
مستقیم و صراط ما را صراط اولیاء خود و معصومین  
علیهم‌السلام قرار بدهد. در دنیا از زیارت اهل بیت  
و در آخرت از شفاعت آنها ما را بی‌نصیب نفرماید.

در فرج امام زمان علیه‌السلام تعجیل و ما را از  
منتظرین و یاران واقعی آن حضرت و ذابین از حریم  
آن حضرت قرار بدهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ